

در حکومت‌های استبدادی شاهنشاهی، بررسی روابط خانوادگی یکی از عرصه‌های مطالعاتی بسیار مهم می‌باشد؛ زیرا اساساً بنیاد و رشد این قبیل نظام‌های حکومتی بر نسبت‌های فامیلی و روابط مشابه استوار است. وابستگی عباس هویدا — که بیش از سیزده سال زمام دولت ایران را در دوران پهلوی دوم بر عهده داشت — به تشکیلات بهائیت و رابطه او با این فرقه، در همین چارچوب نیازمند بررسی می‌باشد. نوشتار زیر بر همین اساس تهیه شده است.

عباس هویدا (دولتمرد «بهائی‌تبار» عصر پهلوی) که بیش از سیزده سال زمام دولت ایران را در زمان سلطنت محمدرضا بر عهده داشت، مشهورتر از آن است که به معرفی نیاز داشته باشد.

عدم‌ای از مطلعان در مورد اینکه خود وی نیز (همچون پدر و جدش: عین‌الملک و میرزا رضا قناد) به مسلک بهائیت پایبند بوده است تردید کرده و او را فردی اساساً لامذهب شمرده‌اند، اما صرف‌نظر از بحث و داوری در این باره، ارتباط هویدا با تشکیلات بهائیت، امری مسلم است و می‌دانیم که حضور وی در رأس دولت، راه را برای هجوم «انبوه» بهائیان به پست‌های «کلیدی» کشور گشود و اعضای فرقه‌ای که از بلو پیدایش تا آن روز، مورد خشم و نفرت عامه ملت بود با موافقت دربار پهلوی و پشتیبانی امریکا و صهیونیسم، مقامات دارای پست‌های حساس سیاسی، نظامی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی را در چنگ گرفتند و به قول ارتشبد حسین فردوست، مقام اطلاعاتی مهم رژیم شاه، «در زمان هویدا دیگر کار بهائی‌ها تمام بود و مقامات عالی مملکت توسط آن‌ها به راحتی اشغال می‌شد.»^۱

هویدا از جانب پدر، پسر عین‌الملک (حبیب‌الله هویدا/ آل‌رضا) و نوه میرزا رضا قناد شیرازی است، و از سوی مادر فرزند افسرالملوک، دختر افسرسلطنه، افسرسلطنه نیز فرزند میرزا یحیی خان مشیرالدوله قزوینی، و همسر میرزا سلیمان‌خان ادیب‌السلطنه (فرزند عبدالحسن‌خان کفری فرزند محمدحسن‌خان سردار فرزند محمدخان قاجار ایرانی) است.

الف) تبار پدری هویدا

۱. محمدرضا قناد شیرازی:

تبار هویدا از سوی پدر، نسبتاً معلوم است و تحقیقات پژوهشگران، از ماهیت استعماری پدر وی (عین‌الملک) به عنوان کاشف و معرّف رضاخان به انگلیسی‌ها برای اجرای کودتای اسفند ۱۲۹۹ کاملاً پرده برداشته است. پدر بزرگ هویدا، میرزا رضا یا دقیق‌تر بگوییم: میرزا محمدرضا قناد شیرازی، از بابیان قدیمی بود که گفته می‌شود پس از آشکار شدن دعوای میرزا محمدعلی «باب» در شیراز، به وی گروید.^۲

وی بعداً در اختلافاتی که میان حسینعلی بهاء و برادرش، یحیی صبح‌ازل، بر سر جانشینی باب و ریاست

بابیان افتاد، جانب بهاء را گرفت و در جرگه یاران و هواداران وی درآمد، به طوری که پس از تبعید بهاء (توسط دولت ایران) به بغداد، به او پیوست و در زمان تبعید وی توسط دولت عثمانی از بغداد به اسلامبول و سپس ادرنه و عکای فلسطین نیز، همه‌جا از همراهان و خادمانش بود و پیشاپیش کجاوهایش می‌دوید.^۳

همسرش نیز که زنی آذری‌زبان و اهل تبریز بود با میرزا رضا در سفر ادرنه و عکا همراه بهاء بود.^۴

پس از مرگ بهاء نیز، میرزا رضا «از حواریون عباس افندی»^۵ (یعنی همان سر عبداله‌بهاء، پسر و جانشین بهاء) محسوب می‌شد و به قول فاضل مازندرانی (مبلغ و نویسنده مشهور بهائی) «از مخلصین مستقیمین اصحاب آن حضرت» بود تا درگذشت و در عکا دفن شد.^۶ ادوارد براون نوشته است: «محمدرضا شیرازی یکی از چند تن رازدار بهاء‌الله است که پس از وی عهده‌دار حفاظت رسالت اسرار بهائیت می‌شود.»^۷ وی یکی از نه تن بهائینی بود که عباس افندی، دو روز پس از مرگ پدرش بهاء، وصیت‌نامه (دست‌کاری‌شده) پدر را در حضور آنان گشود و امر به خواندن آن کرد.^۸

۲. حبیب‌الله عین‌الملک/بهاء‌السلطان:

پیوستگی و تقرب خاص میرزا رضا قناد به دستگاه رهبری بهائیت، به بزرگ‌ترین فرزندش، عین‌الملک، امکان داد که مدتی در جوانی، منشی، کاتب آثار و مباشر عبداله‌بهاء باشد. وی بر اثر تمریناتی که کرده بود، خطی نزدیک به خط عباس افندی داشت.^۹ فاضل مازندرانی نوشته است: «دیگر آقا محمد رضا قناد سابق الوصف از مخلصین مستقیمین اصحاب آن حضرت شد تا وفات نمود. مدفنش در قبرستان عکا [مرکز سابق بهائیت در فلسطین اشغالی] است و از پسرانش: میرزا حبیب‌الله عین‌الملک که به پرتو تأیید و تربیت آن حضرت صاحب حسن خط و کمال شد و همی سعی کرده و کوشید که شبیه به رسم خط مبارک نوشت و در سنین اولیه نزد آن حضرت کاتب آثار و مباشر خدمات گردید، بعداً شغل دولتی و مأموریت در وزارت خارجه ایران یافت. و پسر دیگرش میرزا جلیل خیاط در عکا، و هم از دخترش که در شام شوهر نمود، مال باسعادت و رضایتی بروز نکرد»^{۱۰}

یادداشت کوتاهی از عباس افندی در دست می‌باشد که طی آن از پیروانش در تهران خواسته است که برای عین‌الملک کاری دست و پا کنند: «در خصوص جناب میرزا حبیب‌الله این سلیل آقا رضای جلیل است. هر قسم باشد، همتی نمایند با سایر یاران که بلکه ان‌شاءالله مسئولیتی از برای او مهیا گردد ولو در سایر ولایات یا خارج از مملکت، در نظر من این مسئله اهمیتی دارد نظر به محبتی که به آقا رضا دارم.»^{۱۱} ظاهراً با همین سفارش‌ها و حمایت‌هاست که عین‌الملک «وارد کادر وزارت خارجه» می‌گردد و «مدت مدیدی» در کشورهای عربی (سوریه، لبنان و عربستان) «عهده‌دار مقام کنسولگری می‌شود و تا سال‌های پیش از جنگ جهانی (دوم) فعالانه به این کار ادامه می‌دهد. و در عین

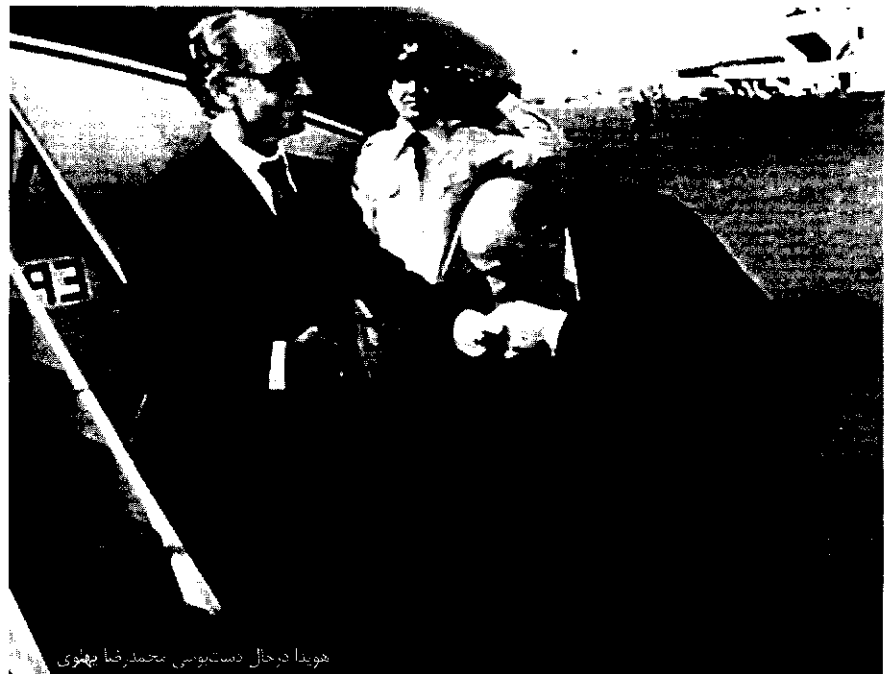
حال «به او مأموریت داده می‌شود که در کشورهای عربی به گسترش و تبلیغ بهائیت بپردازد.» لقب او «بهاءالسلطان» نیز شاهدهی دیگر بر وابستگی او به این فرقه (بهائیت) است.^{۱۲} با این بستگی و پیوستگی، صحت شایعاتی نظیر اینکه: نام فرزند عین‌الملک (امیر عباس هویدا) را عباس افندی برگزیده و حتی نام وی در اصل غلام عباس، بوده است، چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسد.^{۱۳}

عین‌الملک تحصیل‌کرده «مدرسه امریکایی‌های بیروت» بود که «همان‌جا زبان‌های عربی، انگلیسی و فرانسه را آموخت» و «ترکیبی غریب از آثار گوناگون — از نوشته‌های خلیل جبران گرفته تا رمان‌های باسماهای فرانسوی میشل زواگو — را به فارسی برگرداند.»^{۱۴} پس از پایان تحصیلاتش در بیروت، راهی پاریس شد و در آنجا سردار اسعد بختیاری را که از سرداران سکولار مشروطه بود ملاقات کرد. پس از چندی معلم فرزندان اسعد شد و به دستیاری او از احمدشاه لقب عین‌الملکی گرفت، نیز به توصیه همین اسعد بود که بعضی از داستان‌های دنباله‌دار و پرخواننده پانسن دوتاریل را، که شخصیت مرموز راکومبول قهرمان اصلی‌اش بود، به فارسی برگرداند. چندی پس از آن تاریخ، در آستانه کودتای «انگلیسی» اسفند ۱۲۹۹، عین‌الملک اقدام تاریخی خود را (که به زبان اسلام و ایران، و سود استعمار بود) انجام داد: کشف و معرفی رضاخان به کارگزاران استعمار بریتانیا برای رهبری نظامی کودتا.

مرحوم محمدرضا اشتیانی‌زاده، وکیل پراطالع مجلس شورای ملی در عصر پهلوی، چنین گفته که «حیب‌الله رشیدیان (مستخدم سفارت انگلیس، و عامل مشهور بریتانیا در ایران) برایم نقل کرده است که: چند سال قبل از کودتای ۱۲۹۹، به دستور کنل فریزر انگلیسی، بیشتر روزهای هفته صبح به "منزل

عین‌الملک که از متنفذین و کمترین فرقه بهائیه بود و با وی سوابق دوستی و صحبت داشتم" می‌رفتم. در آنجا با اردشیر جی آشنا شدم و اردشیر جی روزی به عین‌الملک گفت: "از شما خواهشمندم که با محفل بهائیان به مشورت بنشینید و از آن‌ها بخواهید تا صاحب‌منصبی بلندقامت و خوش‌قیافه پیدا کنند و به شما معرفی نمایند و شما آن صاحب‌منصب را با من آشنا کنید، اما به دو شرط: اولاً اینکه آن صاحب‌منصب نباید صاحب‌منصب زاندارم باشد و حتماً باید صاحب‌منصب قزاق باشد. ثانیاً شیعه اثنی‌عشری خالص نباشد" — که ارباب اردشیر جی، مخصوصاً جمله اخیر را باز تکرار کرد و برای بار دوم گفت که "آن صاحب‌منصب نباید شیعه اثنی‌عشری خالص باشد." رشیدیان گفت: "پس از آن ملاقات، عین‌الملک، رضاخان را با ارباب اردشیر جی آشنا کرد و اردشیر وسیله‌آشنایی رضاخان با فریزر می‌شود و فریزر او را به دیگر انگلیسی‌های دست‌اندرکار کودتا، چون هاوارد، اسمایس و گاردنر — کنسول انگلیس در بوشهر — معرفی می‌نماید."^{۱۵}

گفتنی است: عین‌الملک، که زمان نخست‌وزیری سیدضیاء، جنرال‌کنسول ایران در شامات بود، روز ۶ فروردین ۱۳۰۰ش (یعنی دوازده روز پس از کودتا) با روزنامه لسان‌العرب (شامات، ۱۶ رجب ۱۳۳۹. ق) مصاحبه‌ای انجام داد و ضمن ستایش کودتا، از سیدضیاء به عنوان یکی از «رجال بزرگ و کاری» ایران یاد کرد که «برای احیای روح تاریخی ایران و ترقی‌دادن ایرانیان... نهایت کفایت را دارا می‌باشد» و افزود که با وی سابقه رفاقت و معاشرتی «دوازده ساله» دارد (یعنی از آغاز مشروطه دوم، با سیدضیاء دوست و معاشر است).^{۱۶} اشاره عین‌الملک در جمله اخیر، می‌تواند از جمله به همکاری با سیدضیاء در روزنامه مشهور وی، رعده، باشد که در مشروطه دوم منتشر می‌شد و در



هویدا در حال دست‌نویس محمدرضا پهلوی

سال‌های جنگ جهانی اول، از سیاست روس و انگلیس در ایران جانب‌داری می‌کرد، و پس از پایان جنگ نیز تریبونی برای تبلیغ و ترویج سیاست انگلیس در ایران، و قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس قلمداد می‌گشت.^{۱۷}

در خور ذکر است که افراد وطن‌خواه و مبارز با انگلیس در سال‌های پایانی حکومت قاجار، همگی با دیده‌ای منفی به سید ضیاء می‌نگریستند و او را از عمال بریتانیا در ایران قلمداد می‌کردند. مستشارالدوله صادق، از آزادی‌خواهان و رؤسای مجلس شورا در صدر مشروطه، و از مخالفان قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق‌الدوله — کاکس است که به جرم مخالفت با کابینه قرارداد، به کاشان تبعید شد. وی سید ضیاء را «از عاملین معروف» انگلستان شمرده است که اهداف استعماری بریتانیا در قرارداد ۱۹۱۹ را در پوشش کودتای ۱۲۹۹ و لغو نمایشی این قرارداد تحقق بخشید.^{۱۸} عبدالله مستوفی از سید ضیاء به عنوان «کارچاق‌کن» و وثوق‌الدوله و «مزدور علنی و بین انگلیسی‌ها» یاد کرده است.^{۱۹} اس. ملیکف، محقق روسی، نیز سید ضیاء را در ردیف نصرت‌الدوله، وزیر خارجه کابینه قرارداد، «از سرسپردگان سرسخت انگلستان» شمرده است.^{۲۰}

علی دشتی که در بحبوحه انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای ۱۲۹۹ به زندان افتاد^{۲۱} در سرمقاله‌های مستدل خود در بهار ۱۳۰۲ش در روزنامه «شفق سرخ»، به تفصیل از وابستگی سید ضیاء از دوران پیش از کودتا به انگلیسی‌ها و منفوریت وی نزد روشنفکران سخن گفته است.^{۲۲}

جناب عین‌الملک، با چنین آنگلو فیل تمام‌عباری (یعنی سید ضیاء) از دوازده سال پیش از کودتای ۱۲۹۹، صمیمی بود و همکاری داشت. نامه تملق‌آمیز و خاکسارانه وی نیز به تیمورتاش (وزیردربار مقتدر و سفاک رضاخان) در آستانه نوروز ۱۳۰۷ گویای «عبودیت و جان‌نثاری» او نسبت به دستگاه دیکتاتوری پهلوی است: «قربان حضور مبارکت شوم. مدتی قبل... یک جمعه... شیرینی، کار شام و باقلوای بیروت تقدیم حضور مبارک نمودم. اگرچه تا به حال که چند ماه می‌گذرد هنوز از وصول آن اطلاعی ندارم، لکن به مناسبت نزدیکی عید نوروز اینک... یک صندوق امانت محتوی دو قوتی [کذا] راحت‌الحلقوم مغز پسته و بادام و دو قوطی شیرینی متنوع کار شام و دو قوطی راحت‌الحلقوم بی‌مغز تقدیم آستان مبارکت می‌نمایم که نوش جان فرمایید.

به احساسات رعیت‌پروری و مرحمت‌گستری حضرت اشرف عالی اعتماد کامل دارم که غمض عین از حقارت تقدیمی این حقیر فرموده، به صرف لطف و عنایت و ذره‌پروری مقبول حضور مبارک خواهد آمد. زیرا هدیه اگرچه حقیر و قابل حضور مبارکت نیست، اما تقدیم‌کننده را دل و جان سرشار به احساسات عبودیت و جان‌نثاری به آن وجود مقدس است و لهذا چاره ندارد مگر آنکه عرض کند: در دل دوست به هر حبله رهی باید کرد

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

در خاتمه، می‌خواستیم راجع به امور خودم چند کلمه به ساحت مقدس معروض دارم، لکن به قلب الهام رسید: آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است؛ نوشته می‌خوانند و نگفته می‌دانند و نطلبیده می‌دهند. این است که در مقابل امر و اراده مبارکت تفویض صرف هستم.

چاکر [امضا: حبیب‌الله هویدا]»^{۳۳}
شایان ذکر است که یحیی‌خان ادیب‌السلطنه رادسر، رئیس شهربانی سفاک رضاخان، نیز که ترور مشهور و نافرجام شهید مدرس در اوایل سلطنت رضاخان را منتسب به او دانسته‌اند، برادر افسر‌الملوک سرداری، یعنی برادرزن همین جناب عین‌الملک، و دایی عباس هویدا می‌شود.^{۳۴}

رفع یک شبهه تاریخی

اخیراً بهائیان، برای آنکه ننگ همکاری هویدا و پدرش (عین‌الملک) با رژیم وابسته و فاسد پهلوی را از چهره بهائیت پاک سازند، به انکار وابستگی هویدا به بهائیت دست زده‌اند و حتی می‌کوشند عین‌الملک را نیز از مسلک بهائیت خارج شمرند! و این در حالی است که اولاً چنان‌که فوقاً به تفصیل دیدیم، عین‌الملک،

گذشته از اینکه پدرش از مریدان خاص حسینعلی بهاء و اصحاب سر فرزندش عبداله‌بهاء بود، خود نیز پرورش‌یافته عباس افندی و مدتی منشی و کاتب او بود و لقب بهائی (بهاء‌السلطان) داشت. زمانی که در ۱۳۱۴ در سن ۶۴ سالگی از دنیا رفت، در کنار پدرش — میرزا رضا قناد — در عکا دفن شد.^{۳۵} ثانیاً علاوه بر اشاره‌ای که در مجلهٔ چهره‌نما (شماره ۲۹، رمضان ۱۳۵۰ ق.) به تبلیغ بهائیت توسط عین‌الملک در سال‌های آخر عمر وی در کشورهای عربی شده (و قبلاً از آن یاد کردیم) گزارش شاهدان عینی نیز از تکاپوی جدی و بی‌پروای وی برای تبلیغ این مسلک، و حتی تبدیل کنسولگری ایران در شام به مرکزی برای این امر، حکایت دارد. صدیقه دولت آبادی، از بانوان فعال عصر قاجار و پهلوی در حوزهٔ مطبوعات و فرهنگ، در سفری که در آن سال‌ها به دمشق کرده به این نکته تصریح نموده است: «از بغداد

گذشتم، به حلب رسیدم. دو روز ماندم. روز سیم عازم شام بودم. شب در هتل با جمعی از اعراب و نظامیان توی سالون نشسته بودیم، پرسیدم: «قونسولخانهٔ ایران کجاست و قونسول ایران کیست؟» یک‌مرتبه از اطراف صدای خنده بلند و نگاه‌های مستخره‌آمیز به طرف من متوجه شد. مدیر هتل (شخص نصرانی) گفت: «اگر با آنجا کار نداشته باشید بهتر است، یعنی راحت‌تر خواهید بود.» به طور تعجب گفتم: «چرا؟» شخص عرب گفت: «ایران اینجا قونسولخانه ندارد. جنرال قونسول شام یک مرد پول‌دوستی است، ابراهیم نامی را که چایی فروش است، مقداری پول از او گرفته و او را قونسول ایران در حلب نموده است. ابراهیم هم نصف دکان چایی فروشی را میز گذاشته، هفت تذکرهٔ ایران و کاغذهای مارک ایران را روی آن ریخته است. هرکس تذکره بخواهد مبلغی از او می‌گیرد و می‌دهد. هرکس تذکره بدهد امضا کند، اگر بفهمد پولدار است وجه مفتی از او اخذ کرده و بعد از چند روزی معطلی به او رد می‌کند. این است قونسولخانهٔ ایران.» دیدم دیگران به نوبت خود مستعدند هر کدام حکایت مستخره‌آمیزی از قونسولگری ایران برای زینت مجلس اظهار کنند و آنچه گذشته بود برای کسالت یک هفته من، کافی بود؛ دیگر طاقت شنیدن ندارم. از حضار عذر خواسته، از سالون خارج شدم.

جوان نظامی فرانسه که عرب و مسلمان بود و به واسطه مجالست دوسه روزه در سالون هتل با من آشنا شده بود و می‌دانست که ایرانی هستم از عقب من آمد و گفت: «میل دارید به اتفاق به گردش برویم؟» قبول کردم.

در بین راه گفت: «فهمیدم شما از مذاکرات راجع به قونسولگری ایران کسل شدید و چون شما را ایرانی اصیل شناختم اجازه می‌خواهم اطلاعات خودم را از شما به شما بگویم که مطلع باشید، در آن صورت به شما خوش خواهد گذشت.» تعجب کردم و گفتم: «به چه مناسبت؟» گفت: «چون که عین‌الملک، جنرال قونسول شام در شام، مبلغ دین بهائی است و علناً در قونسولخانه مردم را تبلیغ می‌کند. هرکس بهائی نباشد در آنجا دچار زحمت می‌شود. اگر بفهمد پولدار است به عناوین مختلف مبلغ گزافی از او اخذ می‌کند. اگر ندهد برای امضای تذکره چندین روز معطلش می‌نماید. من مدتی مأمور شام بودم، خوب آگاهم. به طوری عین‌الملک در تبلیغ، بی‌پرواست که مردم شام خیال می‌کردند مذهب رسمی ایرانی‌ها، بهائی است که مأمور دولتی این قسم علناً اظهار عقیده می‌کند و بر ضد اسلام قیام می‌نماید. حتی خودم همین‌طور تصور می‌کردم تا وقتی از چند ایرانی مسلمان پرسیدم که مذهب رسمی ایران چیست؟ گفتند: اسلام. گفتم: پس مأمور رسمی شما چه می‌گوید؟ دیدم آن بیچارها هم دل پرورد از دست عین‌الملک داشتند و چند روز بی‌جهت وقت آن‌ها را تلف کرده بود. از هر جهت بهتر است که شام نروید و یکسره به بیروت بروید... از نظامی تشکر کردم و به منزل مراجعت نمودم.»^{۳۶}

در مورد عباس هویدا نیز، باید گفت که شواهد و دلایل متعددی در مورد ارتباط و تعامل وی با تشکیلات بهائیت وجود دارد. نخست آنکه، چنان‌که گذشت، جد و پدرش (عین‌الملک و میرزا رضا قناد) از بهائیان شاخص بودند و در دستگاه بهائیت، موقعیتی مهم داشتند. دیگر آنکه، نخست‌وزیری هویدا، عملاً زمینه را برای حضور و فعالیت تعداد چشمگیری از بهائیان در کابینه و نهادهای گوناگون تحت فرمان وی فراهم ساخت، و به قول ارتشبد فردوست (مقام اطلاعاتی مهم رژیم شاه): «در زمان هویدا دیگر کار بهائی‌ها تمام بود و مقامات عالی مملکت توسط آن‌ها به راحتی اشغال می‌شد.»^{۳۷} جز این‌ها، اسناد و مدارک متعددی وجود دارد که از پیوند و همکاری هویدا با فرقهٔ ضاله پرده برمی‌دارد.^{۳۸}

ب) تبار مادری هویدا

هویدا چند نیای مادری دارد: محمدخان قاجار، محمدحسن‌خان سردار و میرزا یحیی‌خان مشیرالدوله، که تاریخ، هر سه را افرادی وابسته به روسیه می‌شمارد. کارنامهٔ بقیه نیز از فساد فکری و اخلاقی و سیاسی خالی نیست. در ذیل اوصاف و خصوصیات رجال مربوط به تبار مادری هویدا، یکان‌یکان، از بالا به پایین بررسی شده است:

۱. محمدخان قاجار ابروانی:

محمدخان قاجار ابروانی (جد سوم مادری هویدا) در دوران جنگ‌های ایران و روس تزاری در زمان فتحعلی‌شاه، حاکم منطقهٔ استراتژیک ابروان در قفقاز بود. وی در خلال نبرد چندین‌بار (برضد استقلال و



تمامیت ارضی ایران اسلامی) با روس‌های مهاجم ساخت‌وپاخت کرد و آنان را به فتح ایروان تحریک نمود و با افشای این خیانت، از سوی فتحعلی‌شاه و فرزندش (عباس‌میرزا، فرمانده کل قوای ایران در جنگ با ارتش تزاری)، مغضوب و از سمت خویش برکنار گردید. پس از آن، با اظهار عجز و ندامت، و تقدیم هدایای بسیار، بخشیده و به پست سابق خود منصوب شد، اما مجدداً خیانت نمود و از کار برکنار شد، تا اینکه «عباس‌میرزا که از تذبذب و نفاق و دورویی محمدخان ایروانی به ستوه آمده بود، وی را تحت نظر محمدعلی‌خان شام بیایی به تهران فرستاد» و برای همیشه دستش را از حکومت آن دیار قطع کرد.^{۳۰}

پس از ختم این جنگ‌ها (که به دلایلی، از جمله همین نوع خیانت‌ها، به تجزیه هفده شهر از شهرهای آباد ایران اسلامی انجامید) محمدخان مدتی بیکار بود و سرانجام به «واسطه انتساب به خانواده سلطنت»^{۳۱} عفو گردید و در باقی ایام سلطنت فتحعلی‌شاه و نیز عصر سلطنت جانشینش، محمدشاه، به بعضی از مأموریت‌های سیاسی و نظامی اعزام شد و نهایتاً در ۱۲۵۵ ق درگذشت و مقام و منصب وی به پسرش، محمدحسن‌خان (مشهور به خان باباخان سردار)، واگذار شد.^{۳۲}

۲. محمدحسن‌خان سردار (باباخان سردار):

کارنامه محمدحسن‌خان سردار (جدوم مادری هویدا) نیز، همچون پدر، از نقطه‌های سیاه خالی نیست. مثلاً به‌رغم حق بسیاری که حاجی‌میرزا آقاسی (صدراعظم محمدشاه) بر گردن وی و پدرش داشت و موجبات بقای اعتبار بلکه ترقی آن دو را در زمان صدارت خود فراهم ساخت، زمانی که محمدشاه درگذشت و آقاسی هدف حمله مخالفان خود قرار گرفت، محمدحسن‌خان نیز با مخالفان همدست و هم‌سوگند شد و حتی برای عزل آقاسی با سفارتخانه‌های خارجی تماس گرفت. افزون بر این، به سنگ‌اندازی در کار آمدن ناصرالدین‌شاه و امیرکبیر به تهران، و لذا با تشر شدید شاه جوان روبه‌رو شد و پس از تاجگذاری شاه و صدارت امیر، ناگزیر «به کنج خانه خزید»^{۳۳} ولی امیرکبیر وساطت کرد و شاه بر گذشته او خط اغماض کشید و دوباره به مسئولیت‌های مهم دولتی گمارده شد و امیر حتی در برخی سفرهای مهم خود و شاه (همچون سفر اصفهان) وی را به همراه برد.^{۳۴} باین‌همه، وی با امیر نیز راه خیانت پیمود و با دشمنان او (نظیر میرزا آقاخان نوری، تحت‌الحمايه انگلیس) عقد اتحاد بست.^{۳۵}

فریدون آدمیت، محمدحسن‌خان سردار را — در کنار مهد علیا (مادر ناصرالدین‌شاه) و میرزا آقاخان نوری (صدراعظم انگلوفیل ایران پس از امیر) — «از عوامل اصلی توطئه» قتل امیر شمرده است.^{۳۶} استناد آدمیت، به اظهارات کلنل شیل (وزیر مختار انگلیس در ایران) است که خود با توطئه‌چیان همدست بود و در گزارش به وزیر خارجه بریتانیا (ژانویه ۱۸۵۲ م) صراحتاً نوشت: «محرکان اصلی عبارت‌اند از: مهد علیا که گناهش از همه بیشتر است، برادر مهد علیا، فراشباشی

[حاجی‌علی‌خان حاجب‌الدوله] و سردار محمدحسن‌خان ایروانی که تبعه روس است و داماد محمدشاه...»^{۳۷} محمدحسن‌خان، در راه پیشبرد مطامعش، حتی با نداشت که با صدراعظم انگلوفیل و سران وقت بایه (از جمله: حسینعلی بهاء) در توطئه ترور ناصرالدین‌شاه همکاری کند.^{۳۸} به گزارش سفیر انگلیس (۱۶ اوت ۱۸۵۲)، شاه، محمدحسن‌خان را در ترور خود مقصر می‌شمرد.^{۳۹}

از همدستی محمدحسن‌خان سردار با حسینعلی بهاء در ترور مخدوم تاجدار خویش، چندان نباید تعجب کرد. میرزا عباس نوری موسوم به میرزا بزرگ (پدر حسینعلی بهاء) در دستگاه شاهزاده امام‌وردی‌میرزا (پسر فتحعلی‌شاه) کار می‌کرد و منشی و وزیر او بود.^{۴۰} امام‌وردی کسی بود که پس از مرگ پدر با جانشین وی (محمدشاه قاجار) درافتاد و وقتی کارش به بن‌بست رسید به «چادر ایلچی روس» پناهنده شد و پس از چندی نیز از حبس شاه، به روسیه گریخت تا از الطاف و عنایات تزار بهره‌مند گردد.^{۴۱} آن وقت، این امام‌وردی‌میرزا (مخدوم پدر بهاء) داماد محمدخان قاجار، یعنی شوهر خواهر همین جناب محمدحسن‌خان سردار، بود!^{۴۲}

همدستی با حسن‌خان سالار در آشوب مشهد، اتهام دیگری است که تاریخ در پرونده محمدحسن‌خان ثبت کرده است. حسن‌خان سالار (که محمدحسن‌خان، باجناتی برادرش می‌شد) در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه، با تحریک انگلیسی‌ها، مدت‌ها منطقه خراسان را در موجی از آشوب و اغتشاش فروبرد و اگر مرحوم امیرکبیر، با درایت و قاطعیت ویژه‌اش، به فتنه وی پایان نداده بود، بی‌گمان این بخش زرخیز و استراتژیک از بیکر ایران اسلامی جدا می‌شد.^{۴۳} آنگاه محمدحسن‌خان متهم بود که با سران چنین غائله‌ای، به طور نهانی، در پیوند بوده است. توضیح آنکه: در ذی‌حجه ۱۲۷۱ محمدحسن‌خان در یک فرسنگی کرمان درگذشت و مرگ او، چنان‌که نوشته‌اند، مشکوک بود: «می‌گویند نامه‌هایی به دست ناصرالدین‌شاه می‌افتد و ثابت می‌شود که وی در بجهوه فتنه خراسان با حسن‌خان سالار... مکاتبه داشته است.» حسین سعادت نوری، محقق پراطلاع تاریخ قاجاریه، با نقل این خبر افزوده است: «محمدحسن سردار، خواهر ابوبنی محمدشاه را به زوجیت داشت و چون یکی از خواهران اعیانی» محمدشاه «نیز همسر میرزا محمدخان برادر [حسن‌خان] سالار بود، شایعه ارتباط او با سران غائله خراسان ممکن است واقعیت داشته باشد. کما اینکه در زمان محمدشاه هم بهمن‌میرزا برادر اعیانی او رضاقلی خان اردلان والی کردستان، که از طرف مادر نوه فتحعلی‌شاه بود و یکی از خواهران پشت و کالبدی محمدشاه را به حیاله نکاح داشت، به همین جرم از کار برکنار شد و به ظن قریب‌به‌یقین وساطت امیرکبیر از محمدحسن‌خان سردار در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه و بعداً همراه بردن او با شاه به اصفهان... از نظر جرم و احتیاط بوده و امیرکبیر به این تدبیر می‌خواست است اقدامات احتمالی او در غیاب شاه جلوگیری به عمل

در آستانه کودتای

«انگلیسی» اسفند ۱۲۹۹،

عین‌الملک (پدر هویدا)

اقدام تاریخی خود را (که

به زیان اسلام و ایران، و

سود استعمار بود) انجام داد:

کشف و معرفی رضاخان به

کارگزاران استعمار بریتانیا

برای رهبری نظامی کودتا

آورد. منتها در آن تاریخ، مسأله ارتباط سردار و سالار به مرحله تحقق و ثبوت نرسیده بوده و امیر سند قاطعی در این موضوع به دست نداشته است.^{۳۳}

پرونده محمدحسن خان از فساد اخلاقی و مالی نیز خالی نیست. وی «اهل ساده و باده» بود و در ایام حکومتش بر کرمان «اغلب اوقات را با جوانان غیر ملتجی در باغ سعیدی کرمان به عیش و عشرت می گذرانید.» افزون بر این، متهم به «اختلاس» بود.^{۳۴} نوشته‌اند: از جمله مشکلاتی که امیرکبیر در آغاز صدارت خود با آن روبه‌رو بود، به هم خوردن موازنه دخل و خرج حکومت، و کسری چشمگیر بودجه دولت بود، که آن، خود از علل و عوامل مختلف ناشی شده بود از آن جمله: صورت‌سازی و تقلب عدلای از مسئولان دولتی مثلاً محمدحسن خان سردار ایروانی «که منصب امیرتومانی و حکومت عراق را داشت، همه‌ساله صورت لشکر را به تهران می فرستاد، مواجب آنان را می گرفت، اما به سربازان نم پس نمی داد، و به زور از آنان قبض رسید دریافت می کرد»^{۳۵} در سفر شاه و امیر به اصفهان (که محمدحسن خان سردار، همراهشان بود) «اسب قیمتی» سردار به مزرعه رعیت تجاوز کرد و صاحب مزرعه به امیر شکایت برد. از آنجاکه امیر، «محض آسایش رعایا حکم» کرده بود «که خیل و مرکب هرکس داخل در مزرعهای شود و به چمن مردم اذیت و ضرر رساند، صاحب آن را سیاست خواهیم کرد»، سردار تملکش بر اسب را از جارجیان امیر پوشیده نگه داشت و در نتیجه: «تا سه روز آن اسب بی صاحب بود، آخرالامر امیر آن را به همان صاحب مزرعه بخشید» و محمدحسن خان پس از مرگ امیر این موضوع را فاش ساخت.^{۳۶}

تحت‌الحمایگی روسیه، ارثی است که محمدحسن خان از پدر یافت و به فرزندان خود نیز منتقل ساخت. حسین سعادت نوری نوشته است: «محمدحسن خان سردار پیوسته اوقات از خوان نعمت ایران متمتع بود و مشاغل و مناصب مهمی داشت و حتی در زمان محمدشاه در سلام عام سپر و دیوس به دست می گرفت و در صف جلو دوشادوش شاهزادگان و رجال اول می ایستاد. با این وصف به پیروی از پدرش به همسایه شمالی تماایل وافر داشت و خود را

تحت‌الحمایه روسیه تزاری معرفی می نمود.»^{۳۷}

عباس امانت (مورخ بهائی) از محمدحسن خان سردار با عنوان «یکی از تحت‌الحمایگان جاه طلب روسیه» یاد کرده است و با اشاره به مشکلاتی که افرادی چون او (با حمایت بیگانگان) برای حکومت ایران پیش می آوردند، چنین نوشته است: «اقدام روسیه در زمینه اعطای تحت‌الحمایگی، هرچند نه به کثرت انگلستان ولی بر همان منوال، انصاردین شاه را آزار می داد و حیثیت تاج و تختش را به خطر می انداخت. کشمکش با دالگوروی [سفیر روسیه در ایران] بر سر محمدحسن خان سردار، عضو بانفوذ مهاجرین ایروانی در پایتخت، مثالی به مورد است. سردار سالخورده در سال ۱۲۴۳ ق. هنگام تهاجم قوای روس اجباراً وطنش را ترک کرده بود، ولی به او اجازه داده بودند تبعیت روسی گزیند و حتی در ارتش روسیه، رتبه سرگردی نیز احرار کند. معذلک وقتی سردار بی هیچ محابا به منصب سابق امیرکبیر در قشون چشم دوخته بود و می خواست امیرنظام کل قوای ایران گردد، وزیرمختار روسیه با نهایت خوشوقتی به حمایت او برخاست. دالگوروی ترجیح داد از یاد ببرد که این شخص در قتل مردی [امیرکبیر] دست داشت که وی با چنان حرارتی به کشتش اعتراض کرده بود. مقام امیرنظام هنوز به کسی اعطا نشده بود و سردار تهدید کرده بود چنانچه وی را به این سمت نگمارند، به روسیه می رود و ادعای دویست هزار تومان طلب از دولت ایران می کند. تهدید دیگرش این بود که املاک خود را در مرز آذربایجان ایران به روسیه وامی گذارد.

سردار از پشتیبانی افراد پرقدرتی برخوردار بود، باین حال شاه تقاضای او را نپذیرفت. شاه مردد بود که چنین مقام حساسی را به مردی که نسبت به وفاداریش یقین نداشت بسپارد، و در شرفیابی خصوصی شیل [سفیر انگلیس] به وی اطمینان داد که سردار را فرمانده «حتی یک سرباز [هم نمی کند] مگر به زور و تحت فشار مطالبه مذکور... تا بدانجا که روزنامه وقایع اتفاقیه حتی گزارش داد که سردار به مقام ریاست افواج آذربایجان منصوب شده است. ولی شاه راضی نشد حتی بر این ارتقای رتبه صحه بگذارد...»^{۳۸}

امانت، در ادامه، با اشاره به حمایت مادر شاه و میرزا آقاخان نوری در آن ماجرا از محمدحسن خان سردار، و خوشحالی سفیر انگلیس از «ایستادگی» شاه جوان در برابر آن‌ها، از وقوع مشکلی در آن وانقضا یاد کرده است که شاه ایران را در تنگنای شدید قرار داد و مجبور ساخت (برای رفع غائله)



حکومت کرمان را نیز بر سیاهه مناصب سردار بیفزاید. آن مشکل، پیدا شدن سر و کله بهمن میرزا (کاندیدای سلطنت روس‌ها بر ایران) در مرزهای شمالی ایران بود که می توانست با امارت سردار بر چهار فوج از افواج زبده آذربایجان، خطرناک باشد. امانت نوشته است: «مع الوصف خطر عاجلی که شیل احساس می کرد بی مورد نبود. با حضور بهمن میرزا در نزدیکی مرز و با چهار فوج از زبده ترین افواج آذربایجان زیردست سردار ایروانی، «ناتوانی شاه ترحم برانگیز» بود. شاه صد درصد با شیل موافق بود که حتی اگر هم سردار تبعه روس نمی بود، مصلحت آن بود که جلو قدرتش گرفته شود. سردار از خوانین منتفد بود، مدعی تبعیت روسیه بود، در آذربایجان پایگاه داشت و درآمدی سالانه بالغ بر چهل هزار تومان می اندوخت، که سالیانی چند در سمت حاکم غایب یزد بر روی هم انباشته بود. فی الواقع فقط یک احمق نمی توانست خطر برگردن چنین کسی را به امارت نظام بفهمد. سرانجام هم ناصرالدین شاه ناچار شد با افزودن ولایت کرمان و بلوچستان به حوزه حکمرانی پرمفعت یزد، سردار را منصرف سازد. این رشوه چنان مایه دار بود که سردار پیر حاضر شد جاه طلبی نظامی خود را در آذربایجان با حرص مالی در صفحات جنوب شرقی سودا کند. چند هفته بعد، [میرزا آقاخان] نوری از «بی ثباتی خلق و خوی شاه» شکوه سردار، شاید برای آنکه شاه خواست‌هایش برنیآورده بود، ولی شیل با تعجب شاه را «تسب به مسأله سردار بی اعتنا» دید. این بدان سبب بود که دالگوروی که از این جریان خشمگین بود، شاه را مجبور ساخت به او کتاب قول بدهد هیچ گاه سردار را از سر کار برنندارد مگر آنکه این دست پرورده روسی جرمی مرتکب شود. شاه لابد وقتی اجباراً چنین تضمینی داد، سن و سال سردار را به حساب می آورد. دالگوروی در پاسخ خود به شاه آشکارا گفت که همواره در برابر اتهامات نادرست در حق سردار خواهد ایستاد، منتها هرگز چنین فرصتی نیافت. سردار در سال ۱۲۷۱ ق. در همان منصب حکومت یزد مرد.»^{۳۹}

از گفتار فوق، ضمناً می توان به راز مرگ «مشکوک» سردار «تحت‌الحمایه روس» که قبلاً بدان اشاره شد، پی برد.

«بستگی به روسیه» در بین، دستهای از بازماندگان محمدحسن خان نیز دیده شده است. لسان الملک سپهر و رضاقلی هدایت در «تاسخ التواریخ» و «روضه الصفای ناصری»، ضمن اشاره به بستگی محمدخان سردار و فرزندان وی (محمدحسین خان و...) به روس‌ها، و شلتاق‌های آنان در برابر دولت ایران به اعتبار این وابستگی، مدعی اند که میرزا آقاخان پس از مرگ محمدخان سردار، با تدبیر خویش، فرزندان وی را از تحت‌الحمایگی روسیه بیرون آورد و در شمار رعیت ایران قرار داد. سعادت نوری، این ادعا را خلاف واقع شمرده و معتقد است که آن دو مورخ دریاری، این مطلب را برای خوش آمد صدراعظم نوشته‌اند. به نوشته وی: «فرزندان و نوادگان خان باباخان سردار [= محمدحسین خان سردار] تا

زمانی که اوضاع مملکت حسین قلی‌خانی و بلشو بود، به پشتیبانی روس‌های تزاری و به عنوان تحت‌الحمایگی، به حقوق ملت و دولت ایران تجاوز می‌کردند و گاهی هم به این وسیله از تعرض دولت‌های زورگوی خارجی مصون می‌ماندند. این مدعا شواهد بسیار دارد.^{۵۰} برای نمونه، عبدالله مستوفی و خان ملک ساسانی در آثار خود به دو مورد از استظهار و التجای پسران محمدحسن خان سردار (ابوالفتح خان صارم‌الدوله و حاج‌عبدالله خان) به روس‌ها، و حمایت روس‌ها از آن‌ها، تصریح کرده‌اند.^{۵۱} از محمدحسن خان سردار پنج پسر باقی ماند که یکی از آنان، عبدالحسین خان فخرالملک (نخستین جد مادری هویدا) بود.

۳. عبدالحسین خان کفّری (مشهور به فخرالملک/ناصر السلطنه):

پیش از این، از عشرت‌طلبی و مشروب‌خواری محمدحسن خان شتردار در باغ سعیدیّه کرمان یاد کردیم. باید بیفزاییم که پسر محمدحسن خان سردار، عبدالحسین خان کفّری، نیز مردی «عیاش» محسوب می‌شد.^{۵۲} ممتحن‌الدوله، از دوستان دوران جوانی عبدالحسین، شرح داده است که چگونه در ایام جوانی، با جلال‌الدین میرزا (فرزند فتحعلی‌شاه، و نایب فراموشخانه فراماسونری ملوک‌خان) و همین آقای فخرالملک کفّری، سه نفره، در ماه رمضان خانهای در محله بین‌الحریمین (جنب مسجد شاه سابق) کرایه کرده و «تقریباً هم‌روزه در مسجد شاه و مسجد جامع و سید اسماعیل در جستجوی شکار زن‌ها» بودند و «شکارها را به آن خانه» برده «و مشغول عیش و خوشگذرانی» می‌شدند.^{۵۳} سخن از عضویت عبدالحسین کفّری و فرزندش ادیب‌السلطنه در فراموشخانه ملوک‌خان نیز رفته است، که البته چند و چون موضوع نیاز به تحقیق دارد.^{۵۴}

جالب است که ممتحن‌الدوله، در دوران پختگی و کمال سن، از سیئات دوران جوانی توبه کرد و از تأیید مشهور زمان خویش گشت، اما از فخرالملک نه تنها توبه‌ای مشهود نشد، بلکه اخبار موجود، از تشدید فساد اخلاقی در او حکایت می‌کند، که شرح آن را — از جمله — می‌توان در جای‌جای خاطرات اعتمادالسلطنه دید.^{۵۵} گفتنی است که عبدالحسین کفّری، در سفری که در دهه ۱۳۰۰ ق. به اروپا رفت، زن انگلیسی گرفت و هنگام بازگشت، او را با خود به ایران آورد.^{۵۶} وی، از اغفال و برداشتن کلاه دیگران (حتی دوستان) نیز روی گردان نبود و دوستعلی خان معیرالممالک، به موردی از آن در خاطرات خویش تصریح کرده است.^{۵۷}

مطلب مهم‌تر درباره عبدالحسین خان، کژاندیشی و کفرگویی اوست که تبهایی اخلاق و رفتار وی، و شهرتش به «کفّری» را باید ناشی از همین امر دانست. از او «کتابی به نظم و نثر به خط خودش» به‌دست آمده بود «که انببای سلف و خاتم‌انبیا و ائمه اطهار را نظماً و نثراً العیاذبانه «هجو کرده، بلکه الفاظ متجاسرانه نسبت به آن‌ها داده بود» و به همین علت، «علمای تهران او را تکفیر کرده و فتوای

و جوب قتل او را نوشته بودند» و او ناچار شد برای مدتی تهران را همراه میرزا یحیی خان معتمدالملک (مشیرالدوله بعدی و دیگر جد مادری هویدا) به مقصد شیراز ترک گوید.^{۵۸} ظل‌السلطان، حاکم وقت اصفهان، که در میانه راه تهران — شیراز با یحیی‌خان و عبدالحسین دیدار و گفت‌وگو کرد، نوشته است: «من در عمارت خود خوابیده بودم... که یک‌مرتبه درب اتاق من باز شد، یحیی‌خان معتمدالملک با عبدالحسین خان فخرالملک... که مشهور بود به عبدالحسین خان کفّری، بسیار پسره متقلب کتیف لامذهبی بود و... به مضمون: ذره‌ذره کاندر این ارض و سماست/جنس خود را همچو کاه و کهرباست/نوریان مر نوریان را طالب‌اند/ناریان مر ناریان را طالب‌اند، انیس و جلیس یحیی‌خان شده، قوه جذابت و قوه همجنسی او را به آن مانوس کرده، وارد شدند...»^{۵۹}

روی همین انحرافات فکری و اعتقادی، زمانی که شاهزاده محمدتقی‌میرزای رکن‌الدوله (حاکم خراسان و فارس) بر آن شد که دختر عبدالحسین خان کفّری را برای پسرش (رضاقلی‌میرزا) بگیرد، منسوبانش سخت به وی اعتراض کردند که «هنگر دختر قحط بود که باید دختر عبدالحسین خان... [را] بگیرد. دختر ارمی و یهودی را می‌گرفت، بهتر از دختر این بی‌دین کفّری بود.»^{۶۰}

مجموعه رفتارهای عبدالحسین خان کفّری، که در بالا از آن یاد شد، وی را در اواخر عمر سخت منزوی ساخته و دور از همسر مسلمانش، با اموال فراوان و زنی انگلیسی مقیم خانه دروس شده بود.^{۶۱} کفّری، در این جهان نیز فرجام بدی داشت؛ تا بر وی، در آن جهان چه رود؟! او در جمادی‌الاول ۱۳۱۴ ق. در قم یا حوالی آن درگذشت و علما مانع دفن پیکر او (در قم و اطراف آن) شدند و حتی آخوندی را که (ندانسته) بر پیکر وی نماز گزارده بود سخت ملامت کردند. عین‌السلطنه در خاطرات همان ایام، ضمن درج خبر فوت کفّری، نوشته است: «یکی از بی‌دینان و مردودین بود. مدت‌هاست علما تکفیرش کرده‌اند و مرتد بود. در این ایام ناخوش شده اطباء هوای گرم عربستان [خوزستان فعلی] را برای مزاج او سازگار دانسته در منظره یا قم وفات کرد. زن فرنگی که گرفته بود همراهش بود. یک نفر اولاد ذکور هم از او دارد. به هر جهت علمای قم مانع شده نگذاشتند در قم دفن کنند، حتی گفتند در حدود قم هم اگر دفن کنند بیرون آورده با نفت آتش می‌زنند. [این اقدام] بیشتر، برای اشعار هجوی [بود] که زبانم لال برای حضرت سیدالشهدا (ع) و واقعه صحرائ کربلا گفته بود لعنت کردند و تکفیر شد.

عجب‌آنکه عین‌الملک^{۶۲} می‌گفت مجتهدین قم اشعارش را حفظ داشتند و می‌گفتند کسی که این نوع اشعار بگوید می‌توان گفت مسلّم است؟ یا توبه کسی که رده بگوید، به خدا و رسول بد بگوید، قبول است؟ گویا نعلش او را در خلا یا سوراخی شبانه انداختند. آخوندی که نماز میت کرده بود حاضر کرده می‌خواستند تکفیر کنند. قسم‌ها خورده بود [که] ندانسته نماز کرده و گفته بودند غریبی فوت شده و مسلمان است.

اعضای فرقه‌ای که از بدو پیدایش تا آن روز، مورد خشم و نفرت عامه ملت بود با موافقت دربار پهلوی و پشتیبانی امریکا و صهیونیسم، مقامات دارای پست‌های حساس سیاسی، نظامی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی را در چنگ گرفتند

ار تشبّد حسین فردوست: «در زمان هویدا دیگر کار بهائی‌ها تمام بود و مقامات عالی مملکت توسط آن‌ها به راحتی اشغال می‌شد»

در طهران ختم گذاشتند، اما همه کس تف و لعنت می‌فرستاد. هیچ دین نداشت و همه چیز را تقبیح می‌کرد. پسر خانبابا سردار بود از فخرالدوله مرحوم. بی‌کمال [فصل و سواد] هم نبود. دو سه سفر فرنگستان رفت. مدتی در پاریس بود. یک زن انگلیسی از آنجا گرفت. عیالش شاهزاده است و چندین سال است در طهران اقامت کرده و نزدیکی با او نمی‌کند و حال آنکه تمام علما متفقاً پیغام دادند که طلاق هستی و به هر کس میل داری عقد کنند؛ قبول نکرد شوهری بکند و با عبدالحسین خان هم متارکه داشت.

ناصرالسلطنه در بیلاق دروس منزل داشت با همان زن فرنگی. کارهای غریب داشت، مثلاً بتا و عمله عمارت دروس را ارمنی آورده بود و می‌گفت برای این است که نماز نداشته باشد و احدی در این خانه نماز نکند. وقتی که فراراً به فرنگ رفت شاه لقب فخرالملکی [او] را گرفته به [ابوالحسن خان] فخرالملک حاله داد. بعد ناصرالسلطنه لقب دادند.

میرزا حسن خان شوکت‌الملک می‌گفت: این عبدالحسین خان فخرالملک نیست، این عبدالحسین خان فخرالملک است. سفارت انگلیس، حقوق زنکه را مطالبه می‌کند. عجب است که دختر این کافر را چندی قبل رکن‌الدوله برای پسرش عقد کرد. پسرش [یعنی پسر عبدالحسین خان] شباهت تامی به آن مرحوم دارد. هیچ پدر و پسری، خلقاً و خلقاً آن قدر شباهت به همدیگر ندارند. داماد عزت‌الدوله می‌باشد و گویا کفوری‌تر از پدر غیر مرحومش باشد. از شدت معصیت، پسر و پدر مسخ شده‌اند. آن قدر سیاه و بدیهیکل [است] که انسان رغبت نگاه کردن نمی‌کند.^{۶۳}

عجیب است که داماد عبدالحسین خان، میرزا محمودخان، نیز در هوس‌بازی و کژاندیشی، دست کمی از او نداشت. ملک‌المورخین، مورخ عهد مظفری، نوشته است: «میرزا محمودخان (از خانواده قائم‌مقام فراهانی) «از جمله مرتدین بی‌تقیه این مملکت است و در هر کلامش سخنی کفرآمیز مشحون است و در رفتار و گفتار کمتر از فخرالملک نیست. چنان که شبی در حالت مستی شمشیری بیابویخت و به خانه یکی از هم‌کیشان خود رفت، در بکوفت. صاحب خانه بیرون آمده که کیستی و در این نیمه‌شب مقصود چیست؟ گفت اینک امام موعودم که غیبت صغری به سر آمده و خروج کرده‌ام. هرگاه از اهل صلاح و فلاحی، سلاح درپوش و از معاونتم دست باز مگیر. باری، میرزا محمودخان مردی خوش‌ظاهر و بدباطن است و به هر کس در معاشرت کرنش و فروتنی کند، چون از وی گذشت نامش به زشتی برد و به تسخرش دهن زند. خلاصه، به تدلیسات شیطانی، تولیت موقوفه [متعلق به میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی معروف] را به چنگ آورد و عایدیش را به مصرف چنگ و رباب و قمار و شراب نمود و دوستان هم‌کیش خود را از این مائده حلال [!] نواله و نوال داد و سالی قریب هفت، هشت هزار تومان از املاک وقف، بی‌مانع برگرفت. العهده علی‌الراوی، گفتند: بر خود مخمّر نمود که سالی مبالغی

به مصرف رنگ کردن درهای کلیساهای دارالخلافه رسانند. از جمله، هفتاد تومان خرج رنگ در کلیسای ینگی‌دنیایی‌ها [امریکایی‌ها] نمود.^{۶۴} بعد از پانزده سال که مال وقف را به‌ناحق برد، کفر و زندقه‌اش گوشزد اولیای دولت شد و نیز علمای دارالخلافه بر عزل او کوشش‌ها کردند تا در سال ۱۳۱۶ تولیت موقوفات را از او گرفته به حاجی‌میرزا علی‌اکبرخان، نایب اول وزارت‌خارج، پسر مرحوم میرزا علی قائم‌مقام که متولی حقیقی این موقوفه است سپردند. مشاراًلیه اورع و ازهد خانواده خود است و در علوم شریعات از اصول و فروع و فنون ادب، دانشمندی مجرب است و دیناری از مال وقف را جز به مصرف موقوفه له نرساند.^{۶۵}

۴. میرزا سلیمان خان ادیب‌السلطنه:

میرزا سلیمان خان ادیب‌السلطنه، پسر عبدالحسین خان کفوری، نیز (به قول عین‌السلطنه سائور) «شباهت تامی» به پدر خویش (کفوری) داشت.^{۶۶} عزیز السلطان نیز که شب ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۱ ق. در ضیافت امین‌السلطان در پارک اتابک حضور داشت نوشته است: «ادیب‌السلطنه نطق‌های غریب و عجیب می‌کرد، می‌گفت: من نصارا، کاتولیک و پروتستان هستم...»^{۶۷} بیشتر، به عضویت ادیب‌السلطنه و پدرش (کفوری) در فراموشخانه فراماسونری ملکم‌خان اشاره شد. عباس میلانی، در گزارشی «جانب‌دارانه و تبلیغ‌آمیز» از غرب‌باوری ادیب‌السلطنه، به افراطی بودن وی (حتی نسبت به روشنفکران غرب‌گرا) در نگرش رویایی و «افسانه‌ای» به فرانسه اعتراف نموده است: سلیمان خان ادیب‌السلطنه «مردی خوش‌فکر [؟] و از منادیان سرسخت تجدد و از طرفداران پر و پا قرص فرانسه بود. او نیز، مانند بخش اعظم ایرانیان روشنفکر آن نسل، گمان داشت که انقلاب فرانسه، تجسم پیشرفت و نور امیدرستگاری بشریت است. البته دبستگی سلیمان خان به فرانسه حتی بیشتر از هم‌نسلانش بود و بیش و کم به یک افسانه می‌مانست. از سویی اصرار داشت که هر سه دخترش درس بخوانند. تاکید داشت که هر کدام نواختن یک آلت موسیقی را نیز فراگیرد. افسر‌الملوک [مادر هویدا] گیتار می‌زد و خواهرش، ملکه صبا، پیانو. به علاوه، سلیمان خان از فرزندش می‌خواست که هر شب، قبل از خواب، سرود ملی فرانسه (یعنی مارسیز) را به صدایی بلند بخواند... افسر‌الملوک پانزده‌ساله بود که خانواده‌اش او را به ازدواج با مردی چهل‌ساله واداشت.»^{۶۸} فکر می‌کنید این مرد چهل‌ساله که بود؟! حبیب‌الله عین‌الملک، بهائی سرشناس و پدر عباس هویدا، نخست‌وزیر مشهور عصر پهلوی!

همسر ادیب‌السلطنه، افسر‌السلطنه (دختر میرزا یحیی خان مشیرالدوله «وزیر روس‌فیل» از بطن عزت‌الدوله) بود که در ۱۸۸۹ به عقد او درآمد.^{۶۹} اعتمادالسلطنه، افسر‌السلطنه و شوهرش را از اینکه هنگام زایمان، به جای ماما‌های زن ایرانی، یک مرد فرنگی بالای سر او بوده نگوهرش کرده است.^{۷۰} افسر‌السلطنه و همسرش، در انتخاب منسوبان

سببی نیز بی‌مبالات بودند. مثلاً پسرشان را به عقد دختر افتخارالسلطنه درآوردند که از معدود دختران «عیاش» ناصرالدین‌شاه بود و شرح بی‌بندوباری‌های او و نیز شوهر دومش، نظام‌السلطان (نظام‌الدوله بعدی، که نوه میرزا‌اقاخان نوری، صدراعظم آنگلو‌فیل، و عامل سرنگونی و قتل مرحوم امیرکبیر، بود) فرصت دیگری می‌طلبید.^{۷۱}

۵. میرزا یحیی خان معتمدالدوله / مشیرالدوله:

افسر‌السلطنه (مادر بزرگ هویدا) حاصل ازدواج میرزا یحیی خان مشیرالدوله با عزت‌الدوله (خواهر ناصرالدین‌شاه و بیوه امیرکبیر) بود. عزت‌الدوله، پس از قتل امیر، طوعاً و کرهاً به ازدواج چند تن از دولتمردان درآمد که سومین آنان، یحیی خان بود.^{۷۲}

یحیی از این ازدواج صاحب دو فرزند شد که یکی میرزا حسین خان معتمدالملک و دیگری افسر‌السلطنه (مادر هویدا) بود.^{۷۳}

میرزا یحیی خان، برادر میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی مشهور است که تاریخ، نام وی را به عنوان صدراعظم غرب‌زده و فراماسون ناصرالدین‌شاه، و عامل قرارداد استعماری امتیازات رویتر ثبت کرده است. یحیی از برآمدگان دربار قاجار بود که چندی آجودان مخصوص و مترجم حضور ناصرالدین‌شاه بود و سپس به وزارت عدلیه و خارجه رسید.^{۷۴} برادرش (سپهسالار) در ابتدا با انگلیسی‌ها نزد عشق می‌باخت و سپس با روس‌ها پیوند یافت، و یحیی خان نیز در تنظیم سیاست خارجی خویش، از همین ترتیب پیروی کرد.^{۷۵} شرکت وی در تمهید مقدمات عقد قرارداد رویتر (که به سود بریتانیا بود) در دهه ۱۲۹۰ ق. و موضع منفی‌اش نسبت به قرارداد رژی را (که با منافع روس‌ها هماهنگی داشت) باید بر همین اساس ارزیابی کرد.^{۷۶} او را به سبب سببانی چون تقلب و خوردن مال دیگران، و تیغیدن زبردستان (برای تأمین هزینه ریخت‌وپاش‌های خویش در زندگی شخصی)^{۷۷} و اخاذی از مردم، بی‌مبالاتی در امور دیوانی، دلالی و رشوه‌گیری برای تصویب قرارداد رویتر، و وابستگی به روس‌ها، متهم کرده‌اند.^{۷۸}

در خصوص اخاذی از مردم، ممتحن‌الدوله، از کارمندان وزارت‌خارج ایران در عصر قاجار، نوشته است: «یحیی خان آدم متقلب و شریک مال مردم بود.»^{۷۹} وی موردی را در زمان آجودان مخصوصی یحیی خان متذکر شده که یحیی خان از پرداخت «یکصد تومان انعام» مقرری وی سرباز زده است.^{۸۰} در همین زمینه، سخن اعتمادالسلطنه خالی از لطف نیست که نوشته است: «یحیی قزوینی در بدل از یحیی برمی‌گرو می‌برد، اما در طمع هم آن قدر غلو یا علو داشت که دست عباس دوس به آن بلندی که می‌دانید به دانش نمی‌رسید. به رو و زور می‌گرفت و به ابرام و اصرار و التماس می‌داد.»^{۸۱}

درباره اتهام دیگر (بستگی یحیی خان به روس‌ها)، عباس میرزا ملک‌آرا، برادر ناصرالدین‌شاه، نوشته است: یحیی خان مشیرالدوله «بستگی باطنی به دولت روسیه

داشت.^{۸۲} میرزا علی خان امین‌الدوله نیز از «بستگی و اختصاص» وی به سفارت روس سخن گفته^{۸۳} و مستر بنجامین (سفیر آمریکا در زمان ناصرالدین‌شاه) از شهرت وی به روس‌فیلی حکایت کرده است.^{۸۴} اعتمادالسلطنه هم به‌رغم افسوس‌سوی که در مرگ یحیی‌خان خورده،^{۸۵} در خاطرات خویش، جای‌جای، او را «نوکور روس‌ها»^{۸۶} و فردی «بی‌مبالات و خائن»^{۸۷} شمرده و به تکاپو برای ارتباط نامشروع با بعضی از زنان شوهردار^{۸۸} متهم ساخته است. حسین محبوبی اردکانی در تعلیقات خود بر المآثر و الآثار نوشته است: «یحیی‌خان... نسبت به مصالح مملکت بی‌اعتنا و کاملاً وابسته به روس‌ها بود.»^{۸۹} به نوشته دسته‌ای از مورخان: کار وی از «مناسبات نزدیک» با روس‌ها فراتر رفته بود و وی «حتی اسرار مناسبات ایران و انگلیس را به روس‌ها اطلاع می‌داد.»^{۹۰} پایین‌حساب، روس‌ها نیز هوای او را داشتند و از حضور او در رأس مقامات مهم دولتی حمایت می‌کردند.^{۹۱} نصب او به وزارت‌خارج در شرایطی انجام شد که فشار روس‌ها روی مناطق شمالی ایران، از حد درگذشته بود.^{۹۲} روس‌ها، در زمان وزارت‌خارجی او، حامی وی بودند^{۹۳} و زمانی که او از وزارت‌خارج برکنار شد، پرنس دالگوروی (سفیر مغرور، متختر و خشونت‌مآب روس تزاری) با شدت بر انقای مشیرالدوله در این سمت پای فشرد و سرانجام نیز دولت ایران را وادار ساخت که در عوض وزارت‌خارج، دو پست وزارت عدلیه و تجارت را یکجا به او بدهند.^{۹۴}

مخبرالسلطنه هدایت نیز خاطر نشان ساخته است: «یحیی‌خان مشیرالدوله به قوت سفارت روس وزارت‌خارج می‌کرد. در موقع مرگ او، ناصرالدین‌شاه شکر کرد.»^{۹۵}

کنت دو گوینو، سفیر فرانسه در ایران، در خاطرات سیاسی خویش به مواردی از اقدامات سوء و خیانت‌بار یحیی‌خان (در زمان آجودان مخصوصی وی در دربار ناصرالدین‌شاه) اشاره کرده که به عقیده وی، با منافع ملی هر دو کشور (ایران و فرانسه) در تضاد بوده است: «به خاطر آمد که چندی پیش یکی از آجودان‌های اعلیحضرت به نام یحیی‌خان که مأمور اظهار نظر درباره افسران فرانسوی شده بود، به وسیله یکی از آنان به سایرین پیغام داد که اگر مبلغ عمده‌ای به عنوان پیشکش به او بدهند، امتیازاتی برای ایشان منظور خواهد داشت وگرنه از این امتیازات محروم خواهند شد. بی‌آنکه به جنبه اخلاقی این مسأله بپردازم باید بگویم این گونه معاملات، اشکالاتی تولید می‌کند. موجب اتهام سوء نیت طرفین، شکایات، افشاجری‌ها و بالاخره ادعاهایی می‌شود که ممکن است سفارت امپراتور را در وضع دشواری قرار بدهد. در این مورد، مسأله مربوط به تغییر دادن محرمانه موادی در قرارداد استخدام افسران مزبور می‌شد که به ضرر ایران بود. به علاوه، تجار سوئسی مقیم ایران که تحت حمایت فرانسه قرار دارند از یحیی‌خان مستقیماً به من شکایت کردند که بیست سال است ۱۸۵ تومان طلب آنان را

نمی‌پردازد. من این دو قضیه را به هم مربوط کردم و طی نامه خصوصی به میرزا سعیدخان [مؤتمن‌الملک انصاری، وزیرخارج وقت ایران]، با توسل به حسن نیت و عدالت‌خواهی او، خواهش کردم که نامه‌ام را از نظر اعلیحضرت شاه بگذرانند، هرچند با لحنی دوستانه ولی بسیار جدی نوشته بود.

شاه نسبت به یحیی‌خان خشمگین شد و با خشونت با او رفتار کرد. از آنجایی که خشم شاه جز با بریدن گوش‌های یحیی‌خان تسکین نمی‌یافت، من خواستار عفو او شدم...»^{۹۶}

یحیی‌خان مشیرالدوله، زمان حکومت بر گیلان (در دهه ۱۲۹۰ ق.) نیز مبلغ بیست هزار تومان از لیانازوف (تاجر روسی داوطلب اجاره شیلات) گرفت و «بدون اجازه دولت» ایران، شیلات شمال را به مدت شش سال (سالی شصت هزار تومان) به او اجاره داد. در آن تاریخ، اجاره شیلات در اختیار میرزا سید ابوالقاسم‌خان



میرزا یحیی‌خان مشیرالدوله / مشیرالدوله

دریابگی رشتی قرار داشت «که از مردمان درست و خدمتگزار دولت» بود و او پس از این عمل یحیی‌خان، به تهران رفت و از دست یحیی به برادرش (میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی، صدراعظم وقت) شکایت کرد: «این رشته شغل در اجاره من و عوض موجب من است» و افزود که حاضر است سالی ده هزار تومان افزون بر مبلغی که لیانازوف اجاره کرده است به دولت ایران بپردازد. ولی شکایتش «به جایی نرسید و مواجیش نیز بر سر این کار رفت»^{۹۷} و پس از آن، ده‌ها سال درآمد شیلات دریای خزر، تیول لیانازوف بود تا، چنان‌که می‌دانیم، دکتر مصدق با تمهیداتی آن را از چنگ روس‌ها بیرون آورد.

فراتر از مورد فوق، مطلبی است که عین‌السلطنه نقل کرده است. او یحیی‌خان مشیرالدوله را به روزگار تصدی وزارت‌خارج، متهم ساخته که در تجزیه مناطق ترکمن‌نشین خراسان از ایران، و الحاق آن‌ها به روسیه، مقصر بوده است. وی، با اشاره به مساحت پهناور و حاصلخیز این مناطق (شامل هشتادهزار آلاچیق) و

نیروی انسانی و درآمد مالیاتی عظیم آن برای روس‌ها، نوشته است: «این هشتاد هزار آلاچیق و آن زمین و آب بی‌پایان به یک «ماچ» که مشیرالدوله مرحوم از زن وزیرمختار روس کرد به باد رفت. این یحیی‌خان غیرمحموم این ولایت خوب و این جای آباد را از دست داد. [جایی که] در حقیقت، میدان مشق ایران بود، به دست خود، دشمن به این بزرگی مثل روس را آوردند و همسایه خود کردند که... آنی آسوده نباشند.»^{۹۸} نیز در یادداشت ۳ ذی‌حجه ۱۳۱۵ ق.، با اشاره به رشوت‌ستانی لیهنگ چانگ (رئیس‌الوزرای چین در آستانه قرن بیستم میلادی) از روس‌ها و واگذاری بعضی از بنادر چین به آن‌ها، نوشته است: «این رشوه‌خواری در چین هم مثل ایران معمول است. حالا اگر لیهنگ چانگ دو سه کرور پول گرفت و دو بندر به روس داد، یحیی‌خان مشیرالدوله مرحوم یک ماچ از زن سفیر روس کرد و تمام ترکستان و ماورای بحر خزر را واگذار کرد. منافی که الان دولت روس از ترکستان می‌برد از مملکت فنلاند و قفقاز و مسکو نمی‌برد...»^{۹۹}

در تأیید اظهارات فوق، می‌توان به نامه محرمانه عزالدوله (برادر ناصرالدین‌شاه، و پدر عین‌السلطنه) به ناصرالدین‌شاه، مورخ ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۰۱ ق. اشاره کرد که در آن، از خدمتگزاری یحیی‌خان به روس‌ها و خیانت وی به دولت ایران در موضوع آخال (از نقاط مرزی ایران و روسیه) و غیر آن انتقاد شده است: «قریان خاک پای مبارک شوم. در فقره ایل قوجه بگلوی مغان مذکور شد که جناب مشیرالدوله از جانب» شاه «به سفارت روس نوشته سپرده است. محض دولت‌خواهی و نمک‌خواری استان مبارک واجب دید به خاک پای مبارک جسارت ورزد. مشارالیه در خدمتگزاری به حضرات و خیانت به دولت علیه یکجهت است، در نزد تمام امنای دولت روس معین است. شکی و شبهه‌ای نیست که از اول الی حال خدمتگزار آن‌ها بوده است و تا توانسته است خیانت به استان مبارک کرده و خواهد کرد. چنانچه در فقره آخال، خیانت او در خاکپای مبارک میرهن است...»^{۱۰۰}

یحیی‌خان در ۱۳۰۷ ق. نیز مصدر خیانت دیگری — این بار به سود انگلیسی‌ها — شد: در این سال، «امتیاز چراغ برق و راه کالسکه‌رو از طهران به اهواز را گرفت و آن را به سیزده هزار لیره به انگلیسی‌ها فروخت.»^{۱۰۱} گویا یحیی‌خان، «کبوتر دوبرجه» تشریف داشته‌اند!

میرزا نصرالله‌خان دبیرالملک شیرازی، از کارمندان فاضل و عالی‌رتبه وزارت‌خارج ایران در عصر قاجار، سال ۱۳۰۵ ق. شعری در هجو یحیی مشیرالدوله گفت که در آن، با اشاره به شغل جد یحیی‌خان (عابدین دلاک مازندران)،^{۱۰۲} خطاب به ناصرالدین‌شاه گفته است: پور سلمانی — شهنشاه — کجا سلمان شود؟

از نژاد شهرگان هرگز نخیزد شهریار مارچوبه گرچه دارد تن به شکل مار، لیک هست زهرش بهر دشمن، نیست مهره بهر یار نطفه ناچیز، از رنگی نگرود تابناک زایل است آن رنگ، آن ناپاک گوهر برقرار در کتب مسطور و محفوظ است و مستغنی ز عرض

حالت و آرای آن جانوسپار و ماهیار جانوسپار و ماهیار، وزیرانی بودند که (در عصر هخامنشی و...) به مخدوم خویش خیانت کردند و کشور را به دست دشمن دادند. تعریض دبیرالملک، در این تشبیه، ظاهراً به یحیی‌خان و برادر وی میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی است که به‌ویژه این دومی - سپهسالار قزوینی - بنیان‌گذار غرب‌زدگی سیاسی و عاقد نخستین و خطرناک‌ترین قرارداد استعماری (قرارداد امتیازات رویتز) در دویست سال اخیر تاریخ ایران است. میرزا مهدی‌خان ممتحن‌الدوله، پس از ذکر ابیات فوق افزوده است: «شهد بالله صحیح گفته است. یحیی‌خان رب‌النوع و حامی بی‌ناموسی بود و وطن‌فروشی از او به یادگار بماند.»^{۱۲}

اعتمادالسلطنه، اعضای لقب افسرالسلطنه از سوی ناصرالدین‌شاه به دختر یحیی‌خان (۷۲ شوال ۱۳۰۲ ق.) را، به انگیزه دلجویی شاه از روس‌ها دانسته است: از سوی شاه «به معتمدالملک پسر مشیرالدوله هزار تومان اضافه موجب و به دخترش افسرالسلطنه لقب مرحمت شد. این‌ها تملق روس‌هاست.»^{۱۳}

در مورد دین‌داری و تقییدات اخلاقی یحیی‌خان مشیرالدوله، اعتمادالسلطنه در یادداشت جمعه ۸ صفر ۱۳۰۴ ق، با اشاره به حضور وی (همراه عمدی از رجال ایرانی) در ضیافت شبانه [ظاهراً متعلق به سفارت عثمانی] نوشته است: «مشیرالدوله پهلوی مطرب‌ها نشسته بود. تصنیف «زبانه دختر معمارباشی» را می‌خواند، تا مطرب‌ها هم وارد شده بود[ند]. خیلی خنده داشت. سفیر عثمانی به من گفت وزیر خارجه در عصر خود کالمؤمن فی‌المسجد و السمک فی‌الماء [است]. همه [حضار] مست بودند. خیلی خنده داشت.»^{۱۴}

دوستی یحیی‌خان مشیرالدوله با فردی چون عبدالحسین کفری، و همراه بردن کفری با خود به عنوان مأموریت شیراز (برای نجات وی از فتوای علمای تهران، که قبلاً بدان اشاره شد) و بالاخره در آوردن دختر خود (افسرالسلطنه) به عقد ازدواج با پسر بی‌بندوبار و کژاندیش عبدالحسین‌خان، نمودار بی‌میلانی و سستی ایمان یحیی‌خان است و افسرالسلطنه (مادربزرگ هویدا) فرزند و پرورش‌یافته چنین کسی بود.

باری، امیر (یا غلام) عباس هویدا، نخست‌وزیر «بهائی‌تبار» عصر پهلوی، چنین تبار درخشانی! دارد و در نیمه دوم سلطنت محمدرضا (که سلطه تحمیلی امریکا بر ایران اسلامی شیعه، بستر را برای نشاط و جولان گسترده سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و تبلیغی فرقه بهائیت در کشورمان فراهم کرده بود) زمام حکومت فاسد و وابسته ایران به چنین فردی سپرده شده بود. «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل»!

پی‌نوشت‌ها

۱- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، اطلاعات، ج ۱، ص ۳۷۵
 ۲- رک: الیگارش‌ی یا خاندانهای حکومتگر ایران، ج ۴: خاندان

هویدا، گماشته صهیونیسم و امپریالیسم، تهران، رز، ۱۳۵۷، ص ۷۴ به بعد.

۲- رک: عبدالحسین آواره، الکوکب‌الدربه فی مآثرالبهائیه، مصر، مطبعه سعادت، ۱۳۴۲ ق، ج ۱، ص ۳۹۰؛ بدایع‌الآثار، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۴۰ ق، ج ۲

۳- ابراهیم ذوالفقاری، «تبار هویدا»، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال ۳، ش ۱، (زمستان ۱۳۸۴)، صص ۱۷۰-۱۶۹
 ۴- عباس میلانی، معمای هویدا، ج ۲، تهران، اختران، ۱۳۸۰، ص ۵۳

۵- فاضل مازندرانی، ظهورالحق، ج ۸، قسمت دوم، ص ۱۱۳۸

۶- بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، به نقل از: Materinl for Study the Babi Religion, P. 20

۷- آیتی، کشف‌الجیل، ج ۴، ص ۱۲۶ و نیز رک: بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، سند شماره ۴۷۵۷۴/۲۴۲۰-۱۳۵۰/۶/۲۵، نقل از: ابراهیم ذوالفقاری، همان، ص ۱۷۰

۸- بهرام افراسیابی، همان، صص ۷۲۳-۷۲۲؛ آیتی، همان، ص ۲۱۱

۹- ظهورالحق، ج ۸، قسمت دوم، ص ۱۱۳۸. تعریض به میرزا جلیل خیاط (جلیل افندی: برادر عین‌الملک و از بهائیان حیف) در نوشته فوق از آن‌روست که وی از بهائیت برگشت. رک: آیتی، همان، ج ۴، ص ۲۲۴، برای مشاهده خط عین‌الملک رک: رضا آذری شهرضایی، اسنادی از عملکرد خاندان پهلوی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، ص ۱۲

۱۰- عباس میلانی، همان، صص ۵۴-۵۳

۱۱- مجله چهره‌نما، ش ۲۹ (رمضان ۱۳۵۰)

۱۲- الیگارش‌ی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، ص ۸۵

۱۳- عباس میلانی، همان، ص ۵۲

۱۴- رک: «سوابق رضاخان و کودتای سوم حوت ۱۲۹۹، محمدرضا آشتیانی‌زاده»، به اهتمام سهیل مددی، تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم (زمستان ۱۳۷۲)، ص ۱۰۷
 ۱۵- اسناد مؤسسه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۴ تا ۱۳۹-۱۳۸ ک
 ۱۶- خسرو معضنه هویدا، سیاستمدار پیپ، عصا، گل آرکیده، ج ۱، ص ۴۷؛ از جمله فعالیت‌های قلمی عین‌الملک در روزنامه رعد، درج مطالب کتاب یوسف و لیلی یا داستان آدم جدید، نوشته نیکلا حداد (نویسنده مصری) در سال ۱۲۹۸. ش است که بدین‌منظور، آن‌ها را عین‌الملک به فارسی ترجمه کرده بود.

۱۷- مکتوب مستشارالدوله به مخبرالسلطنه، پس از برکناری و اخراج سیدضیاء از ایران، مندرج در خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، مجموعه اول: یادداشتهای تاریخی، به کوشش ایرج افشار، تهران، فردوسی، ۱۳۶۱، ص ۱۳۱؛ مجله آینده، سال ۷، ش ۱۰-۹، صص ۷۲۶-۷۲۵

۱۸- عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۲۴

۱۹- استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه سیروس ایزدی، ص ۲۹

۲۰- رک: علی دشتی، پنجاه و پنج، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴، صص ۸-۵

۲۱- رک: علی دشتی، «آقای سید ضیاءالدین مدیر رعد»، شفق سرخ، سال ۲، ش ۱۱ (۲۹ حمل فروردین) ۱۳۰۲.

ش: «سید ضیاءالدین در رأس حکومت کودتا»، شفق سرخ، سال ۲، ش ۱۲، ۱ تیر (اردیبهشت) ۱۳۰۲؛ محمدرضا تبریزی شیرازی، زندگی سیاسی، اجتماعی سید ضیاءالدین طباطبایی، صص ۲۶۲-۲۴۹

درباره شهرت بستگی سید ضیاء به انگلیسی‌ها و حمایت آن‌ها از او، رک: انور خامه‌ای، خاطرات سیاسی، صص ۳۰۴-۳۰۳؛ خاطرات ابوالحسن ابتهاج، ج ۱، صص ۱۴۹-۱۴۸؛ روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۸، ص ۵۹۰۱ و نیز ص ۱۹۶؛ ایرج ذوقی، ایران و قدرت‌های بزرگ... ج ۲، ص ۹۲؛ منصوره اتحادیه، مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه، ص ۲۸۳، پاورقی ۱۱۳؛ لوتیس فاست، ایران و جنگ سرد، ترجمه کاوه بیات، ص ۲۶۷

۲۲- اسناد و مکاتبات تیمورتاش، وزیردربار رضاشاه (۱۳۱۲-۱۳۰۴ ش)، تهیه و تنظیم: مرکز اسناد ریاست جمهوری... به کوشش عیسی عدی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۵۶

۲۳- برای پیوند ادیب‌السلطنه رادسر با خاندان عبدالحسین کفری، و اتهام او در اجرای نقشه ترور مدرس، رک: الیگارش‌ی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، ج ۴، ص ۸۰

۲۴- ابراهیم ذوالفقاری، همان، ص ۱۸۰

۲۵- صدیقه دولت‌آبادی، نگرش و نگارش زن: نامه‌ها، نوشته‌ها و یادها، تابستان ۱۳۷۷، ج ۳، صص ۵۲۹-۵۲۸، نقل از: ابراهیم ذوالفقاری، همان، صص ۱۷۴-۱۷۳

۲۶- حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، اطلاعات، ج ۱، ص ۳۷۵

۲۷- رک: همان، ج ۲، صص ۳۸۶ و ۳۸۵

۲۸- حسین سعادت نوری، رجال دوره قاجار، صص ۱۵۵-۱۵۴؛ برای تفصیل بیشتر ماجرا رک: الیگارش‌ی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، صص ۲۶-۲۰؛ امینه پاکروان، عباس‌میرزا و فتحعلی‌شاه نبردهای دهساله ایران و روس، ترجمه صفیه روحی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۶، صص ۸۵-۸۰ و ۹۸-۹۹

۲۹- محمدخان داماد فتحعلی‌شاه بود و پسرش (محمدحسن‌خان سردار) نیز خواهر محمدشاه را در حباله نکاح داشت. همچنین، دو تن از فرزندان فتحعلی‌شاه، محمودمیرزا و امام‌وردی‌میرزا، داماد محمدخان بودند. علاوه بر این، دختر امام‌وردی (از این ازدواج) یکی از همسران محمدشاه قاجار بود. نظیر این وصلت با خاندان سلطنت قاجار در دختران محمدحسن‌خان نیز تکرار شد. رک: سعادت نوری، رجال دوره قاجار، صص ۱۷۰ و ۱۶۲

۳۰- رک: سعادت نوری، همان، صص ۱۵۷-۱۵۵

۳۱- رک: عباس اقباس آشتیانی، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، به اهتمام ایرج افشار، ج ۳، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۳، صص ۸۶-۸۵؛ حسین سعادت نوری، همان، صص ۱۵۸-۱۵۷

۳۲- حسین سعادت نوری، همان، ص ۱۵۹؛ البته، مورد اخیر، می‌تواند تمهیدی مبرانه به منظور مراقبت و پیشگیری سیاسی از توطئه‌های احتمالی او بر ضد شاه و امیر باشد (همان، ص ۱۶۵).

۳۳- همان‌جا.

۳۴- فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۳۲۳؛ برای همپیمانی محمدحسن‌خان با میرزاآقاخان بر ضد امیر، همچنین، رک: الیگارش‌ی یا خاندانهای حکومتگر ایران،

همان، صص ۶۷-۶۸

۳۶- فریدون آدمیت، همان، ص ۷۲۰؛ در مناقشات لفظی نیز که پس از قتل امیر بین وزارت خارجه روسیه و بریتانیا بر سر نقش عوامل آن دو کشور (میرزا آقاخان نوری و محمدحسن خان سردار) در قتل امیر پیش آمد، شیل نوشت: «هرکس با دربار ایران بستگی و رابطه‌ای دارد آگاه است که مادر شاه، محمدحسن خان ابروانی، و فرانشیسی سه تن محرک اصلی آن جنایت بوده‌اند. خیال نمی‌کنم که خود سردار هم مشارکتش را در آن عمل انکار نماید؛ این حقیقت به همان اندازه که بر من روشن است، وزیر مختار روس نیز می‌داند، و هرکس دیگری نیز آگاه هست... سردار ابروانی تبعه روس به یکی از دوستانم گله کرده بود که چرا من آشنایی خود را او بریده‌ام، و در دفاع خویش گفته بود: حد جرم و مشارکت او در توطئه قتل امیرنظام بیشتر از دیگران نیست.» (همان، صص ۷۵۴، نامه شیل به لرد مامزبوری، وزیرخارجه انگلیس، مورخ ۲ اکتبر ۱۸۵۲).

۳۷- برای شرح داستان رک: حسین سعادت نوری، همان، صص ۱۵۹-۱۶۱؛ الیگارش‌ی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، ص ۷۲

۳۸- اسماعیل راین، انشعاب در بهائیت، صص ۶۵

۳۹- مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۶ ص ۵۲

۴۰- سفرنامه رضاقلی میرزا، صص ۱۱ و ۱۶

۴۱- الیگارش‌ی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، ج ۴، ص ۶۱

۴۲- برای فتنه خطرناک سالار رک: عباس اقبال آشتیانی، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، صص ۱۱۵ به بعد؛ محمدبنی سلیم، «فتنه سالار در خراسان و نقش بیگانگان در آن»، گنجینه اسناد، سال ۹، دفتر ۳ و ۴ (پاییز و زمستان ۱۳۷۸)، شماره مسلسل ۳۵ و ۳۶، صص ۲۳-۲۰

۴۳- حسین سعادت نوری، همان، صص ۱۶۵

۴۴- همان، صص ۱۶۲

۴۵- فریدون آدمیت، همان، صص ۲۶۶، به نقل از ناسخ‌التواریخ.

۴۶- همان، صص ۷۶۴

۴۷- حسین سعادت نوری، همان، صص ۱۵۹

۴۸- عباس امانت، قیله عالم، صص ۲۲۶ و ۲۸۶ و نیز ۳۲۶-۳۲۵

۴۹- همان، صص ۳۲۷-۳۲۶

۵۰- حسین سعادت نوری، همان، صص ۱۶۲

۵۱- همان، صص ۱۶۸-۱۶۷؛ برای شرح ماجرای آن دور رک: عبدالله مستوفی، همان، ج ۲، صص ۴۳۷-۴۳۶؛ خان ملک ساسانی، یادبودهای سفارت استانبول، صص ۲۶۰-۲۵۹

۵۲- مهدی بامداد، همان، ج ۲، صص ۲۴۴

۵۳- خاطرات ممتحن‌الدوله؛ زندگینامه میرزا مهدی‌خان ممتحن‌الدوله شقایی، به کوشش حسینقلی خانشقایی، ج ۲، تهران، فردوسی و نشر فرهنگ، ۱۳۶۲، صص ۲۲۰

۵۴- اسماعیل راین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۱، صص ۵۱۴

۵۵- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۳۶۷

۵۶- جورج چرچیل، فرهنگ رجال قاجار، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، صص ۲۲

۵۷- وقایع الزمان (خاطرات شکاریه)، صص ۵۷

۵۸- خاطرات و اسناد... نظام السلطنه مافی، باب اول، صص ۴۸-۴۷

۵۹- خاطرات ظل‌السلطان، ج ۲: سرگذشت مسعودی، به اهتمام و تصحیح حسین خدیو جم، تهران، اساطیر، ۱۳۶۸، صص ۵۱۲-۵۱۱

۶۰- روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۱، صص ۶۹۱

۶۱- رک: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۱۰۳۴-۱۰۳۳
۶۲- مراد، علی‌نقی میرزا، پسر محمدتقی میرزا رکن‌الدوله، است که در رجب ۱۳۰۹ با پیشکشی رکن‌الدوله به ناصرالدین‌شاه، عنوان عین‌الملک گرفت. رک: مهدی بامداد، همان، ج ۳، صص ۲۱۶

۶۳- روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۲، صص ۱۰۷۹-۱۰۷۸
۶۴- دم خروس جالبی است. یک زندیق، که پدرزنش (عبدالحسین کفری) انبیای عظام الهی (شامل حضرت عیسی(ع) را هجو کرده است، مبلغ هنگفتی (هفتاد تومان به پول آن روز) را خرج رنگ‌آمیزی درب کلیسای امریکایی‌ها در تهران نمود؛ با چنین دم خروسی، بد نیست در مورد تأثیر (پیدا و پنهان) مسیون‌های تیشیری مقیم ایران در آن روزگار در فرایند استحاله و انحطاط اندیشه و شخصیت میرزا محمودخان (و احياناً پدر زن وی، عبدالحسین‌خان کفری) تحقیقی انجام شود، شاید سرخ‌های دیگری به‌دست آید.

۶۵- مرآت‌الوقایع مظفری، بخش حوادث سال ۱۳۱۶ ق، صص ۳۰۸-۳۰۹

۶۶- روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۲، صص ۱۰۷۹

۶۷- روزنامه خاطرات غلامعلی‌خان عزیزالسلطان ...، ج ۱، صص ۴۸۸

۶۸- عباس میلانی، همان، صص ۵۱

۶۹- فرهنگ رجال قاجار، صص ۲۲ و ۱۷۲؛ و نیز رک: عبدالله مستوفی، همان، ج ۳، صص ۲۹۵-۲۹۴

۷۰- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۷۶۱-۷۶۲؛ مهدی بامداد، همان، ج ۴، صص ۴۳۹

۷۱- روزنامه خاطرات... عزیزالسلطان ...، ج ۳، صص ۲۲۸۳ و ۲۰۹۸، ج ۲، صص ۱۳۴۷؛ خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی

به روایت سعید نفیسی، به کوشش علی‌رضا اعتصام، صص ۵۴۳-۵۴۲؛ نیز رک: ابوالحسن علوی، رجال عصر مشروطیت، صص ۱۲۰؛ یادداشت‌های ملک‌المورخین سپهر، صص ۱۲۹؛ باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۱، صص ۶۳۶-۶۳۵

۷۲- فرهنگ رجال ایران، صص ۱۲۱؛ مهدی بامداد، همان، ج ۴، صص ۴۳۸

۷۳- دوستعلی‌خان معیرالممالک، رجال عصر ناصری، صص ۲۶۸

۷۴- برای پست‌های وی رک: مهدی بامداد، همان، ج ۴، صص ۴۴۱-۴۴۰؛ چهل سال تاریخ ایران... (المآثر و الآثار)، ج ۲، صص ۴۸۲-۴۸۱، تعلیقات حسین محبوبی اردکانی.

۷۵- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، صص ۳۴-۳۱؛ ی‌ادگار، سال ۳، ش ۱، صص ۵۱

۷۶- اسنادسیاسی گردآوری‌براهیم‌صفایی‌صص ۱۵۳-۱۵۱-۱۵۰

۷۷- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، همان، صص ۲۰؛ اعتمادالسلطنه نیز در شرح مهمانی مفصل یحیی‌خان (به هنگام تصدی پست وزارت خارجه) با افزودن شانزده هزار چراغ و هزینه حدود هزار تومان برای برگزاری مجلس، این عمل را اسراف شمرده و نوشته است: «به مناسبت مکتب و مالیات ایران، باید خرج مهمانی وزیرخارجه پنجاه تومان باشد، باقی زیادی است.» (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۴۳۶).

۷۸- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، صص ۳۴-۳۱؛ یادگار،

سال ۳، ش ۱، صص ۵۱

۷۹- خاطرات ممتحن‌الدوله، صص ۱۷۱

۸۰- همان، صص ۱۸۰

۸۱- خلسه، به کوشش محمد کتیرایی، صص ۱۵۰

۸۲- شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، با مقدمه عباس اقبال، به کوشش عبدالحسین نوایی، صص ۱۰۶ و نیز صص ۱۷۲

۸۳- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، صص ۲۰ و نیز صص ۶۶-۶۵

۸۴- س. ج. و بنجامین، ایران و ایرانیان، ترجمه محمدحسین کردیجه، ج ۲، تهران، جاویدان، ۱۳۶۹، صص ۱۷۴

۸۵- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۷۹۰-۷۸۹

۸۶- همان، صص ۴۹۵

۸۷- همان، صص ۵۰۰

۸۸- همان، صص ۴۹۶

۸۹- چهل سال تاریخ ایران... (المآثر و الآثار)، ج ۲، صص ۴۸۲

۹۰- مهتاب امیری، زندگی سیاسی اتابک اعظم، صص ۲۸

۹۱- مهدی بامداد، همان، ج ۴، صص ۴۴۷

۹۲- رک: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۴۱۵ و قبل. اعتمادالسلطنه همچنین در یادداشت ۲ ذی‌قعدة ۱۳۰۲

می‌نویسد: «مشیرالدوله کاغذی نوشته بود. ظاهراً صورت مقالات خود را ایلچی نوشته بود. سی بطری هم شراب "بردو" فرستاده بود. می‌خواهد با این اسباب‌ها وزیر خارجه شود.» (همان، صص ۳۷۹)

۹۳- رک: اسنادسیاسی دوران قاجاریه، همان، صص ۱۵۵-۱۵۱

۹۴- شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، صص ۱۰۶

۹۵- گزارش ایران؛ قاجاریه و مشروطیت، صص ۱۳۲

۹۶- یادداشت‌های سیاسی کنت دوگوبینو، آدریان هی تیه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، جویا، ۱۳۷۰، صص ۲۴۷؛ در مورد اخذی یحیی‌خان از تجار سوسیسی، نقل این سخن اعتمادالسلطنه در خلسه (به کوشش محمد کتیرایی، صص ۱۵۰) خالی از لطف نیست که می‌نویسد: «یحیی‌قزوینی در بذل از یحیی برمی‌گرو می‌برد، اما در طمع هم آن قدر غلو یا علو داشت که دست عباس دوس به آن بلندی که می‌دانید به دامش نمی‌رسید. به رو و زور می‌گرفت و به ابرام و اصراز و التماس می‌داد...»

۹۷- مرآت‌الوقایع مظفری، صص ۳۰۱-۳۰۰

۹۸- روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۱، صص ۷۰۶

۹۹- همان، ج ۲، صص ۱۲۳۵-۱۲۳۴

۱۰۰- سفرنامه عبدالصمد میرزا سالور عزالدوله به اروپا، تنظیم و تصحیح: مسعود سالور، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۴، صص ۶۸

۱۰۱- چهل سال تاریخ ایران... (المآثر و الآثار)، ج ۲، صص ۴۸۲، تعلیقات حسین محبوبی اردکانی.

۱۰۲- فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون - عصر سپهسالار، ج ۲، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۶، صص ۱۲۵

۱۰۳- رجال وزارت خارجه در عصر ناصری و مظفری، از نوشته‌های میرزا مهدی‌خان ممتحن‌الدوله شقایی و میرزا هاشم‌خان، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۶۵، صص ۸۲

۱۰۴- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۳۷۹

۱۰۵- همان، صص ۴۶۳؛ درباره دمستی مشیرالدوله در ضیافت شبانه خانه وی همچنین رک: مهدی بامداد، همان، ج ۴، صص ۴۴۷-۴۴۶، به نقل از: یادداشت اعتمادالسلطنه، مورخ ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۹۹ ق.